

پانوراما (۴)

مسافر خانہ سرخ



ادبیات جهان - ۱۵۸

رمان - ۱۳۳

سرشناسه: بالزاک، اونوره دو، ۱۷۹۹-۱۸۵۰ م. Balzac, Honore de
عنوان و نام پدیدآور: مسافرخانه سرخ/اونوره دو بالزاک؛ ترجمه محمد نجابتی.
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری: ۵۴ ص.
فروست: پانوراما؛ ۴.
ادبیات جهان: ۱۵۸. رمان؛ ۱۳۳.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۸-۳۷۹-۰-۰
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: [L'auberge rouge, c[1912].
موضوع: داستان‌های فرانسه — قرن ۱۹ م.
موضوع: French fiction--19th century
شناسه افزوده: نجابتی، محمد، ۱۳۷۲ -، مترجم
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۶ م/۲۱۸۹ PQ
رده‌بندی دیویی: ۸۴۳/۷
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۸۶۶۵۹۵

مسافر خانہ سرخ



اونورہ دو بالزاک
ترجمہ محمد نجابتی

انتشارات ققنوس
تہران، ۱۳۹۶

این کتاب ترجمه‌ای است از:

L'Auberge rouge
Honoré de Balzac
Gallimard, 1994

(متن از زبان اصلی برگردانده شده است.)



انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات قنوس

اونوره دو بالزاک

مسافر خانه سرخ

ترجمه محمد نجابتی

چاپ اول

۱۶۵۰ نسخه

اسفندماه ۱۳۹۶

چاپ پژمان

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۰ - ۳۷۹ - ۲۷۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ISSN: 978-600-278-379-0

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۶۰۰۰ تومان

یادداشت ناشر

دانشجویی که سال‌ها پیش از قیمت بالای کتاب به تنگ آمده بود و آرزوی داشتن کتابخانه شخصی لحظه‌ای دست از سرش برنمی‌داشت، هرگز فکرش را هم نمی‌کرد ایده‌اش بعدها به مجموعه‌ای ارزشمند تبدیل شود؛ مجموعه‌ای که حالا پس از گذشت یک دهه و اندی تعداد عناوینش به عدد پانصد نزدیک شده است. آن دانشجوی بی‌پول علاقه‌مند به ادبیات ناامید نشد و شروع کرد به خریدن کتاب‌های جیبی کم‌حجم و ارزان‌قیمت انتشارات گالیمار و چیدن باریکه‌های سفید یک‌شکل و یک‌اندازه کنار هم. به این ترتیب او پایه‌گذار مجموعه‌ای شد به نام Folio 2€؛ مجموعه‌ای متشکل از تک‌داستان، مجموعه داستان یا بخش‌هایی از شاهکارهای ادبی جهان با قیمتی اندک. هدف این مجموعه خلاصه شده بود در قرار دادن داستان‌ها یا رمان‌های کوتاه یا بخش‌هایی از رمان‌های چندجلدی و گرانبها در دسترس همگان با این امید که خواننده، پس از مطالعه قطعه یا داستان‌های انتخاب‌شده، برای خواندن دیگر آثار نویسنده اشتیاق پیدا کند. اریک فیتوسی از کتابفروش‌های لیون ادعا کرده که بارها پیش آمده خواننده‌ای پس از خرید یکی از کتاب‌های این مجموعه، بازگشته، تشکر کرده و دیگر آثار نویسنده مورد نظر را خریده است. ناگفته نماند این طرح مخالفانی نیز داشته که مدعی بوده‌اند ممکن است کسی با خواندن بخش‌های انتخاب‌شده از یک رمان، دیگر سراغ اصل اثر نرود و مطالعه

تک‌داستان‌ها ممکن است میل خواندن مجموعه آثار نویسنده را در مخاطب از بین ببرد. پاسخ آن‌ها چیزی نبود جز: «خواندن گزیده‌ای از آثار به‌مراتب بهتر از نخواندن آن‌هاست.»

از سوی دیگر، به‌رغم ضرباهنگ سریع زندگی امروز، اوقات ما پر است از فراغت‌های کوتاه و فرصت‌های طلایی. اتاق انتظار پزشک و صف بانک و وقت‌هایی که توی تاکسی و مترو می‌گذرانیم، می‌تواند وقف سرک کشیدن از پنجره‌ای کوچک به جهان عجیب شاهکارهای ادبی شود. نیز، بارها اتفاق افتاده که تلاش کرده‌ایم مطالعه‌ی یکی از این شاهکارها را آغاز کنیم اما به دلیل هیبت اثر، نداشتن زمان کافی یا همگام نشدن با حال و هوای داستان از این کار بازمانده‌ایم. در این مواقع دسترسی به گزیده‌ای خوشخوان و مناسب می‌تواند جرئت و شوق مطالعه‌ی آثاری را که خواندنش کاری شاق به نظر می‌رسید در ما برانگیزد. گروه انتشاراتی ققنوس، پس از تجزیه و تحلیل اهداف مجموعه Folio 2€، تصمیم گرفت امکان کسب چنین تجربه‌ای را برای مخاطبان ایرانی نیز فراهم کند. پس، انتشارات گالیمار را از تصمیم خود مطلع ساخت و چندوچون گرفتن کپی‌رایت آثار را جویا شد. ناشر فرانسوی علاقه‌ی بسیاری به انتشار این مجموعه در ایران نشان داد؛ اما از آن‌جا که بعضی آثار به نویسندگان غیرفرانسوی تعلق دارند و از زمان مرگ بعضی‌شان بیش از پنجاه سال گذشته، خود را تنها مسئول واگذاری حق نشر نویسندگان معاصر فرانسوی معرفی کرد. نام مجموعه را نیز در انحصار خود دانست و اجازه نداد این مجموعه با همان نام منتشر شود. بنابراین ناشر این مجموعه را با عنوان پانوراما تقدیم مخاطبان می‌کند و تصمیم دارد جدا از گرفتن اجازه انتشار آثار معاصر فرانسوی، کتاب‌های دیگری نیز به این مجموعه اضافه کند. هدف این مجموعه چیزی نیست جز همان جمله معروف: «خواندن گزیده‌ای از آثار به‌مراتب بهتر از نخواندن آن‌هاست.»

درباره نویسنده

اونوره دو بالزاک در ۲۰ مه ۱۷۹۹ در شهر تور فرانسه به دنیا آمد. مادرش از طبقه بورژوازی پاریس و پدرش پیش از آنکه منشی شورای سلطنتی شود، مسئولیت منشیگری دادستانی را عهده‌دار بود. یک سال بعد از تولد او، خواهرش لور، که معتمدترین دوست و نزدیک‌ترین فرد به بالزاک بود، به دنیا آمد. در سال ۱۸۱۴، خانواده بالزاک به پاریس نقل مکان کرد. اونوره جوان پیش از آنکه در سمت منشی محضردار مشغول به کار شود، تحصیل در رشته حقوق را آغاز کرد. اما از سال ۱۸۱۹ تغییر شغل داد، در یک اتاق کوچک زیرشیروانی در خیابان لیدیگیر ساکن شد و تصمیم گرفت خود را وقف نوشتن کند. نخستین نوشته‌های ادبی او با عناوین مختلفی چاپ شدند. در سال‌های بعد، ضمن رابطه با لور دوپرنی، دوشس آبرانسیس — زنی که بیست و دو سال از بالزاک بزرگ‌تر و تا پایان عمر از نزدیکان او بود — با هنرمندان همعصرش، کسانی مانند اوژن دولاکروا، ملاقات و معاشرت کرد. پس از آزمون خود در زمینه نشر و چاپ کتاب، بدون کسب موفقیتی چشمگیر (و همچنین با بدهی فراوان!)، در سال ۱۸۲۹ دوباره دست به قلم شد و دو رمان منتشر کرد: آخرین شوآن یا بریتانیا در سال ۱۸۰۰ (که بعدها تنها با عنوان شوآن‌ها شناخته شد) و فیزیولوژی ازدواج. از آن زمان به بعد، آثار متعددی از او چاپ شدند: خطرهای سوءرفتار که بعدها با

عنوان گوبسک تجدید چاپ شد و آغازگر پرداختن به مفهوم چرخه پول بود، مطالعه درباره زن، تجارت خانه گربه توپ باز، سارازین، شاهکار گمنام، چرم ساغری، مسافرخانه سرخ، استاد کورنلیوس و ... در کنار تولیدات متعدد و چشمگیر ادبی، زندگی اجتماعی بالزاک نیز به دلیل رفت و آمدهای زیاد در جوامع ادبی پاریس و همکاری با نشریات متعدد، بسیار پر جنب و جوش می گذشت. او که همیشه در کمین پروژه های تازه و به دنبال کسب ثروت بود، مدام به واسطه سرمایه گذاری هایش تا آستانه ورشکستگی پیش می رفت. در سال ۱۸۳۱ بالزاک داستان چرم ساغری و دوازده داستان دیگر را در یک مجموعه سه جلدی با عنوان رمان ها و داستان های فلسفی جمع آوری و چاپ کرد. با توفیل گوتیه آشنا شد، به آلمپ پلیسیه، که بعدها با روسینی ازدواج کرد، دل باخت و اواخر سال ۱۸۳۳ اوژنی گرانده و کشیش تور را نوشت. چند ماه بعد با زن اسرار آمیزی که برایش نامه های سرشار از تحسین و ستایش می فرستاد و همه آن ها را با اسم «غریبه» امضا می کرد آشنا شد. این زن او آنسکا کتس لهستانی بود که پس از آشنایی، معشوقه بالزاک شد. سپس زنبق دره را منتشر کرد و دست به کار نوشتن سزار بیروتو و آرزوهای بر باد رفته شد و برای اثری که پس از خلق کمدی انسانی نامیدش، با مؤسسه انتشاراتی فورن قرارداد بست. هفده جلد این اثر بین سال های ۱۸۴۲ و ۱۸۴۸ منتشر شد. در سال ۱۸۴۳ برای پیوستن به او آنسکا که حالا دیگر بیوه شده بود، برای نخستین بار به سن پترزبورگ رفت و پیش از آن که در سال ۱۸۵۰ با او ازدواج کند، بارها برای دیدنش به روسیه سفر کرد. چند ماه پس از ازدواج، در ۱۸ اوت ۱۸۵۰، بالزاک که دیگر بیمار و ناتوان شده بود، در خیابان فورتونه که امروز بالزاک نام دارد از دنیا رفت. در مراسم تشییعش ویکتور هوگو در مدح و تحسین او سخنرانی کرد. او نوره دو بالزاک در گورستان پرلاشز دفن شد.

تقدیم به آقای مارکی دو کوستین^۱

نمی‌دانم در چه سالی بانکداری پارسی که روابط تجاری بسیار گسترده‌ای با آلمان داشت، برای یکی از دوستانش جشنی برپا کرده بود، دوستی که تا مدت‌ها او را از نزدیک نمی‌شناخت، از آن دوست‌هایی که بازرگانان با نامه‌نگاری در جای‌جای دنیا پیدا می‌کنند. این دوست که نمی‌دانم بر کدام تجارتخانه مهم نورنبرگ^۲ ریاست می‌کرد، آلمانی خوش‌مشرَب و درشت‌هیکلی بود اهل ذوق و فضل و به‌خصوص عاشق پیپ. صورت زیبا و کشیده نورنبرگی‌ها را داشت، پیشانی چهارگوش و پهن، با موهای تُنک و بور. شبیه فرزندان آلمان پاک و باصفا بود، سرزمین انسان‌های بزرگ‌منش، کشوری که حتی پس از هفت بار تاخت‌وتاز، باز هم خلق و خوی صلح‌طلبانه خود را حفظ می‌کند. خارجی راحت می‌خندید، با دقت گوش می‌داد و در نوشیدن کوتاهی نمی‌کرد، انگار شامپانی

۱. آستولف دو کوستین (Astolphe de Custine) (۱۷۹۰-۱۸۵۷)، نویسنده برجسته کتاب روسیه در ۱۸۳۹، منتشرشده در سال ۱۸۴۳.

2. Nuremberg

را هم‌اندازه نوشیدنی اعلای کاهی یوهانیسبرگ^۱ دوست داشت. اسمش هرمان^۲ بود، مثل خیلی از آلمانی‌هایی که نویسنده‌ها اسمشان را در کتاب‌ها آورده‌اند. صاف و ساده سر میز بانکدار نشسته بود و با اشتهای آلمانی‌های اصیل که در اروپا شهرت دارد غذا می‌خورد و قدرشناسانه بر دستپخت کارم^۳ درود می‌فرستاد. صاحبخانه به افتخار مهمان چند تن از دوستان نزدیکش را دعوت کرده بود، از تاجر و بازاری گرفته تا چندین زن خوشخو و خوبرو که پیچ‌های دلنشین و گشاده‌رویی‌شان با خونگرمی آلمانی هماهنگی داشت. در واقع اگر همان‌گونه که من از دیدنش لذت بردم شما هم می‌دیدید که چگونه آدم‌هایی که همیشه برای پول چنگال تیز کرده‌اند در این دوره‌می مفرح حرص مال را کنار گذاشته بودند و می‌خواستند دقایقی از زندگی لذت ببرند، برایتان دشوار می‌شد از بهره‌نزل متفر باشید یا بر ورشکستگی لعنت بفرستید. انسان که همیشه کار بد نمی‌کند. حتی بین دزدان دریایی هم ساعت‌های شیرینی هست که گمان می‌کنید کشتی شومشان به تاب تبدیل شده.

موقع صرف دسر، دختر جوان بور و مویلوندی که احتمالاً داستان‌های هافمن^۴ یا رمان‌های والتر اسکات^۵ را خوانده بود گفت: «آقای هرمان، خواهش می‌کنم پیش از رفتن باز هم برای ما قصه‌ای آلمانی بگویید که از شنیدنش هیجان‌زده شویم.» او دختر دُرْدانه بانکدار بود، دختری زیبا که تحصیلش در ژیمناز^۶ رو به اتمام بود و به نمایش‌هایی که آن‌جا اجرا می‌شدند عشق می‌ورزید. در

۱. Johannisberg: نوشیدنی‌ای که به خاطر رنگ کاهی‌اش به این نام مشهور است.
2. Hermann

۳. Carême: آشپز مشهور (۱۷۸۴-۱۸۳۳). — م.

۴. Hoffmann: نویسنده آلمانی (۱۷۷۶-۱۸۲۲) که به نوشتن داستان‌های تخیلی مشهور است. — م.

۵. Walter Scott: نویسنده انگلیسی (۱۷۷۱-۱۸۳۲). — م.

۶. Gymnase: سالن تئاتری در پاریس، اشتباه نشود با Gymnasium دبیرستان آلمانی.

آن لحظات مهمانان در رخوت و سکوت لذت‌بخشی فرو رفته بودند که پس از صرف غذایی لذیذ و اعتماد بیش از حد به قوه هاضمه دست می‌دهد. همه به صندلی‌هایشان تکیه داده و بی‌حال دست‌هایشان را روی میز گذاشته بودند و بی‌حوصله با تیغه طلایی چاقویشان بازی می‌کردند. وقتی مراسم شام به این لحظات کلافگی می‌رسد، عده‌ای با هسته‌های گلابی بازی می‌کنند، عده‌ای دیگر خمیر نان را بین انگشت شست و سبابه‌شان می‌چرخانند، عاشق‌ها با ته‌مانده میوه حروفی نامشخص می‌کشند، افراد مال‌اندوز هسته میوه‌ها را می‌شمارند و آن‌ها را طوری در بشقابشان ردیف می‌کنند که کارگردانان تئاتر سیاهی‌لشکرها را ته صحنه می‌چینند. این‌ها همه از مختصر خوشی‌های خورد و خوراک‌اند که بریا-ساوارن^۱ نویسنده نکته‌سنج، در کتابش بهشان اشاره‌ای نکرده. خدمتکارها غیبتشان زده بود. دسر شبیه گردانی پس از نبرد متلاشی و غارت شده بود. دیس‌های غذا روی میز سرگردان بودند و تلاش خانم خانه برای مرتب کردنشان بیهوده بود. عده‌ای تصویرهایی از سویس را تماشا می‌کردند که متقارن روی دیوارهای خاکستری سالن غذاخوری نصب شده بودند. کسی از آن وضع ناراضی نبود. هیچ‌کس موقع هضم شامی خوش‌طعم ناراحت نیست. همه دوست داریم در نمی‌دانم چه‌جور آرامشی، درست در مرز بین رؤیای انسان و آرامش خاطر حیوان نشخوارکننده بمانیم؛ شاید باید آن را «افسون جسمانی خوراک» نامید. به یکباره همه مهمانان سمت آلمانی خوش‌مشراب برگشتند، ذوق‌زده از این‌که قرار بود کسی برایشان قصه‌ای، هرچند بی‌جذابیت، تعریف کند. در این وقفه شیرین صدای یک قصه‌گو همیشه خوشایند حواس کرخ‌شده

۱. Brillat-Savarin: آنتلم بریا-ساوارن (۱۷۵۵-۱۸۲۶) متخصص غذا و نویسنده کتاب فیزیولوژی طعم (۱۸۲۵) که در سال ۱۸۳۹ به انضمام رساله محرک‌های مدرن بالزاک تجدید چاپ شد.

ماست و از آن، شادیِ رو به زوال ما جان دوباره می‌گیرد. گرم دیدن اطرافم از چهرهٔ مهمانان سرمست شده بودم، چهرهٔ خندان همه از عیش و نوش گل انداخته و با نور شمع روشن شده بود. در نور شمعدان و میان سبدهای چینی و ظرف‌های کریستال و سینی‌های پر از میوه تماشای رفتار حاضرین خوشایند بود.

یک لحظه حواسم رفت به مهمانی که دقیقاً روبه‌رویم نشسته بود. مردی با قد متوسط، فربه، خنده‌رو و ظاهر و رفتار دلالان بورس که از نظر هوش و استعداد شبیه افراد عادی بود. هنوز درست ندیده بودمش که شاید به خاطر کم شدن نور شمعدان لحظه‌ای صورتش تیره شد و به نظرم آدم دیگری آمد. چهره‌اش درهم و شیارهای تیره‌ای روی صورتش بود. می‌شد گفت قیافهٔ نزار انسانی در حال مرگ را دارد. مثل آدم‌های تصاویر دیوراما^۱ خشکش زده و چشم‌های خمارش به انعکاس نور بر شیارهای درِ ظرفی کریستالی خیره مانده بود. مطمئناً حواسش به آن‌ها نبود و در افکار دور و درازی مربوط به گذشته یا آینده غرق شده بود. پس از این‌که مدتی این چهرهٔ مرموز را ورنانداز کردم، به فکر فرورفتم. با خودم گفتم: «ناراحت است؟ زیادی نوشیده؟ به دلیل کاهش قیمت سهام ورشکسته شده؟ در فکر دست‌به‌سر کردن طلبکارهاست؟»

چهرهٔ ناشناس را به خانمی که کنارم بود نشان دادم و پرسیدم: «نگاه کنید. قیافه‌اش شبیه ورشکسته‌ها نیست؟»

جواب داد: «آه. او دیگر روی شادی را نخواهد دید.» سپس با خوش خلقی سرش را تکان داد و ادامهٔ حرفش را گرفت: «اگر او روزی ورشکسته شود، خبرش تا چین می‌رود! یک میلیون ملک و

۱. Le Diorama: در دوران خودش موفقیت بسیاری کسب کرد. داگر و بوتون مخترع این نوع نمایش در سال ۱۸۲۲ آن را افتتاح کردند. این دستگاه به بیننده امکان می‌داد که با کمک بازی با نور تصاویر را با نوعی خطای دید در رنگ، متحرک ببیند تا صحنهٔ تئاتر برایش تداعی شود، در صورتی که در واقعیت شخصیت‌ها همچنان «ثابت» می‌مانند.

املاک دارد. در گذشته مأمور تهیه آذوقه ارتش امپراتوری^۱ بوده. آدم اصل و نسب داری است. با سفته بازی تجدید فراش کرده و با این حال به زنش خوشبختی بسیار بخشیده. دختر زیبایی دارد که تا مدت ها او را به فرزندی قبول نمی کرد. اما مرگ پسرش که متأسفانه در دوئل کشته شد وادارش کرد دخترش را هم پیش خودش بیاورد، به علاوه، دیگر توانایی بچه دار شدن هم نداشت. دخترک بینوا بلافاصله به یکی از ثروتمندترین میراث خورهای پاریس تبدیل شد. از دست دادن تک پسرش این مرد بزرگواری را در غم عمیقی فروبرد که گهگاه سراسر وجودش را فرامی گیرد.»

در این لحظه مأمور آذوقه نگاهش را سمت من آورد و لرزه به تنم انداخت، بس که غمگین و مشوش بود. به راستی که تمام زندگی اش در این نگاه خلاصه می شد. اما ناگهان قیافه شادمانی به خود گرفت، در ظرف کریستال را بلند کرد، با حرکتی مکانیکی روی تُنگی پر از آب گذاشت که جلو بشقابش بود و با لبخند سرش را به سمت آقای هرمان برگرداند. آن مرد سرخوش از عطر و طعم غذاها در سرش چیزی نبود و به چیزی فکر نمی کرد. من هم به نوعی از به کار بردن شم غیبگویی ام در مورد سرشت پست سرمایه داری تهی مغز پشیمان شدم. وقتی بیهوده تلاش می کردم طالع آن مرد را از روی جمجمه اش بخوانم،^۲ آلمانی خوشرو با دماغ مقداری انفیه بالا کشید و قصه اش را شروع کرد. برایم خیلی دشوار است که حرف هایش را عیناً با کلمات و مکث های پی درپی و حاشیه رفتن های طولانی اش بیان کنم. به همین خاطر ماجرا را با

۱. پدر بالزاک مدیر تدارکات قسمت نظامی شهر تور بود و با مأمور آذوقه، دومرک، رابطه داشت. می گویند این گروه از کارگزاران در دوره امپراتوری ثروت قابل توجهی به هم زدند.

۲. بالزاک به جمجمه خوانی و شناخت خصوصیات هر شخص از روی شکل جمجمه اش اعتقاد داشت.

سلیقه خودم نوشته‌ام؛ ایرادهای مرد نورنبرگی را حذف کرده‌ام و به آن شاعرانگی و جذابیت بخشیده‌ام. در این کار شبیه نویسندگان متواضعی عمل کرده‌ام که فراموش می‌کنند ابتدای نوشته‌هایشان بنویسند: ترجمه از زبان آلمانی.

فکر و عمل

«اواخر ماه واندیمیبر^۱ سال هفتم در دوران جمهوری که به بیان امروزی می‌شود ۲۰ اکتبر ۱۷۹۹، دو جوان سپیده صبح از بُن^۲ راه افتادند و غروب آفتاب رسیدند حوالی آندرناخ،^۳ شهر کوچکی در کرانه چپ رود راین که چند فرسخ تا کُبلتس^۴ فاصله دارد. آن زمان اتریشی‌ها کرانه راست رودخانه را تصرف کرده بودند و ارتش فرانسه به فرماندهی ژنرال اوژرو^۵ در مقابل آن‌ها عملیات انجام می‌داد. مرکز فرماندهی لشکر جمهوری در کُبلتس قرار داشت و یکی از گردان‌های سپاه اوژرو در آندرناخ مستقر بود. دو مسافر فرانسوی بودند. با دیدن اونیفرم‌های آبی و سفیدشان که سجاف‌های مخمل سرخ داشت، شمشیرهایشان و به‌خصوص کلاه‌هایی پوشیده‌شده با مشمعی سبز و مزین به پری سه‌رنگ، حتی روستایی‌های آلمانی هم آن‌ها را می‌شناختند، جراحان نظامی، انسان‌هایی اهل دانش و باکمالات و محبوب همه، نه‌تنها نظامیان، بلکه حتی ساکنان مناطقی که به دست نیروهای ما اشغال شده بود. در آن دوران، به دلیل قانون جدید سربازگیری که ژنرال ژوردان^۶

۱. vendémiaire: اولین ماه تقویمی که پس از انقلاب فرانسه مصوب شد. — م.

۲. Bonn: از شهرهای آلمان. — م.

۳. Andernach: از شهرهای آلمان. — م.

۴. Coblenz: از شهرهای آلمان. — م.

۵. Le général Augereau (۱۷۵۷-۱۸۱۶) فرمانده ارتش راین‌اموزل در پاریس.

۶. Jourdan: از مارشال‌های امپراتوری فرانسه. — م.

مصوب کرده بود، فرزندان بسیاری از خانواده‌ها از ادامه دوره کارآموزی پزشکی‌شان محروم شده بودند و بدون شک ترجیح می‌دادند درسشان را در جبهه جنگ از سر بگیرند تا به خدمت سربازی اعزام شوند که با درس‌هایی که از پیش فراگرفته بودند و خلاق و خوی آرامشان هیچ هماهنگی‌ای نداشت. این جوانان دوستدار علم، صلح‌طلب و یاری‌رسان، در میان سیل مصیبت‌ها تا حدی مسبب خیر بودند و هر جا تمدن خونخوار جمهوری پا می‌گذاشت با علم‌دوستان آن منطقه مهربانی می‌کردند. هر دو مسلح بودند و جواز تردد و برگه‌ای با امضای کوست^۱ و برنادوت^۲ داشتند که گواهی می‌داد آن‌ها 'دستیار جراح' اند. آن دو جوان در واقع در راه پیوستن به نیم‌گروهانی بودند که به آن تعلق داشتند. خانواده هر دو از بورژواهای بووه^۳ بودند اما ثروت آن‌چنانی نداشتند و خونگرمی و سادگی شهرستانی‌شان را نسل به نسل به ارث برده بودند. به خاطر حس کنجکاوی‌ای که در ذات جوان‌هاست، پیش از موعدی که بایست به خدمت گروهان درمی‌آمدند پا به معرکه جنگ گذاشته بودند. تا استراسبورگ^۴ با دل‌باز آمده بودند. با این‌که احتیاط به خرج داده بودند و پول اندکی همراه داشتند، باز هم چند لویی گنجی به حساب می‌آمد، آن هم در دورانی که بهای اسکناس به پایین‌ترین حد ممکن رسیده و داشتن طلا از نقره ارزشمندتر بود. دو دستیار جراح بیست سال و اندی بیشتر سن نداشتند و با تمام شور جوانی‌شان دل به اتفاقات سپرده بودند. در فاصله میان

۱. Jean - François Coste (۱۷۴۱-۱۸۱۹) اولین پزشک ارتش و سرپرست پزشکان هتل دژنولید.

۲. Bernadotte (۱۷۶۳-۱۸۴۴) وزیر جنگ وقت که نشان مارشالی داشت و از سوئد نیز نشان لیاقت دریافت کرده بود.

۳. Beauvais: شهری در شمال فرانسه. — م.

۴. Strasbourg: از شهرهای فرانسه که در مرز این کشور با آلمان قرار دارد. — م.